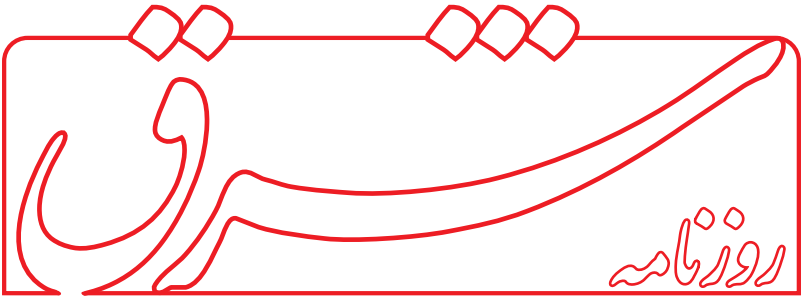




تهران : اذان ظهر ۱۳:۰۳ اذان مغرب ۲۰:۰۳ اذان صبح فردا ۴:۴۹ طلوع آفتاب ۶:۲۰

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲ نمابر: ۸۸۸۸۰۰۷۱۹-۸۸۸۸۰۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۵۸۷۵
امور مشترکین: تلفن: ۲۲-۸۸۸۱۲۳۳
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۳۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶
www.sharghnewspaper.ir



دوشنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۹۱ - اجمادی‌الثانی ۱۴۳۳ - ۲۲ آوریل ۲۰۱۲ - سال نهم - شماره پیاپی ۱۵۱۱ - شماره ۵۸۷ دوره جدید - ۲۰ صفحه

حال احسان نراقی وخیم است

ایسنه:احسان نراقی در بستر بیماری است. علی دهباشی با اعلام این خبر گفت، نراقی دو روز قبل تحت عمل جراحی قرار گرفته و ابتدا به بخش مراقبت‌های ویژه و بعد به بخش عمومی منتقل می‌شود؛ ولی از شب گذشته (شنبه، دوم اردیبهشت) حالش رو به وخامت رفته و رضایت‌بخش نیست. او همچنین گفت که نراقی این روزها با وجود ناتوانی جسمی در حال جمع‌آوری مقاله‌ها و ترجمه‌هایش بوده تا آنها را در دو مجلد به چاپ برساند. احسان نراقی متولد ۱۳۰۵، نویسنده و جامعه‌شناس ایرانی است. وی تنها ایرانی‌ای است که معاون یونسکو بوده‌است.



آقا اجازه

میرزا اقلمی‌ها

علی دهقان



■ میرزا اقلمی‌ها! این کلمه را آقا هژیر با صدای بلند بر سر ما می‌گویند. آن روزها تعداد زیادی از سجدی‌ها به باشگاه آقا ناصر می‌رفتند. تقریباً در دبیرستان مد شده بود و هر کسی سعی می‌کرد حداقل برای یک دوره کولماندت زیر سایه آقا ناصر ورزش کند. می‌گفتند آقا ناصر قهرمان مسابقات زیبایی‌اندام است. البته کسی حکم قهرمانی او را ندیده بود اما سرسرای باشگاهش پر بود از عکس‌های آقا ناصر با دوستانش که در مقابل دوربین، باروها و سینه‌های‌شان را باد کرده بودند. آنها در هیچ عکسی نمی‌خندیدند اما جوری به خودشان فشار می‌آوردند که از روی عکس هم می‌شد حدس زد، نفس را در سینه محکم حبس کرده‌اند تا بیچ و خم عضلات‌شان در گر هم بخورد. عصرها وقتی به باشگاه آقا ناصر می‌رفتی، سجدی‌ها را می‌دیدي که در مقابل آینه‌های باشگاه به صف بودند و باد باروهای‌شان را به رخ آینه می‌کشیدند. ماجرای شده بود این زیبایی‌اندام، صبح‌ها در مدرسه بسیاری از بچه‌ها با مته‌های پارچه‌ای دور بازو، گردن و شانه‌های هم‌دیگر را متر می‌کردند. جلوی آینه سرویس‌های بهداشتی مدرسه همیشه ترافیک بود. بچه‌ها با صدای عجیبی که از گلو بیرون می‌آمد نفس را در ریه‌ها فرو می‌داند و آنقدر سرخ می‌شند که انگاری در آستانه قبض روح شدن ایستاده‌اند. آقای هژیر هر وقت این تصویر را می‌دید با صدای بلند می‌گفت: «لِهی تِسر به گردن و بازوهای‌تان بخورد.» یکبار هم که یکی از بچه‌های مدرسه پیراهنش را در آورده بود و در مقابل آینه‌ها باد کرده بود، آقای هژیر به سمتش یورش برد و او را تازندیکی‌های در خروجی مدرسه دنبال کرد. آقا هژیر دبیر ادبیات ما بود! اما زنگ‌های تفریح همیشه در حیاط مدرسه و پا به پای سجدی‌ها چرخ می‌زد. او همیشه می‌گفت: «هم‌دمار! بازوهای آسانسیت شما باد کند.» یکی از همین روزها آقای هژیر تحت تاثیر جماعت آینه‌ها قرار گرفت. در عرض یک چشم بر هم زدن کتس را در آورد و در کنار بچه‌های مدرسه، مقابل آینه ایستاد. آقای هژیر می‌گفت، دود از کنده بلند می‌شود، برای همین با قدرت نفس را در ریه‌هایش فرو برد و بعد آن را حبس کرد. آقای هژیر سیاه شده بود و دگمه‌های پیراهنش روی شکم بزرگش بی‌تابی می‌کردند. یکی از بچه‌ها با صدای بلند گفت: «دور شويد.» یکی آقای هژیر را بگیرد که ناگهان صدایی نه چنان بلند همه را در سکوت رها کرد. دگمه پیراهن آقای هژیر نتوانش را از دست داد، منفرج شد و با سرعت به آینه برخورد کرد. مدرسه بمب خنده شد و آقای هژیر با عصبانیت فریاد زد: «میرزا اقلمی‌ها!»

راديو نوستالژی

ماییم کودکان این دنیا

علی مسعودی‌نیا



■ بیست و هفت سال پیش در چنین روزی، ترانه مشهور «ماییم دنیا» (We are the World) در صدر برترین ترانه‌های بریتانیا جای داشت و هنوز هم یکی از ماندگارترین ترانه‌های تاریخ موسیقی پاپ به شمار می‌رود. «هری بل‌افونته» فعال اجتماعی شهیر- ایده این پروژه را مطرح کرد وی که در آن دوران به شدت فعالیت‌هایش را روی بحران غذایی آفریقا (خاصه اتاریپی) متمرکز کرده بود، آواز داشت که ترانه‌ای را با صدای تمام ستارگان مشهور موسیقی آمریکا منتشر کند تا از سویی درآمد حاصل از فروش آن صرف کمک به آفریقا شود و از دیگر سو، توجه جهانیان به بحران و فقر این منطقه جلب شود. «مایکل جکسون» این ایده را پسندید و همراه با «لایونسل رچی» پروژه «ماییم دنیا» را آغاز کرد. این دو با هم روی ملودی و متن ترانه کار کردند و بعد با تعداد زیادی از خوانندگان و نوازندگان مشهور آن روزگار تماس گرفتند و تیمی متشکل از ۲۲ خواننده اصلی، ۲۴ نفر خواننده کر پس‌زمینه و هفت نوازنده اصلی را برای ضبط و اجرای آهنگ انتخاب کردند. در میان خوانندگان اصلی، چهارم‌های اسطوره‌ای حضور داشتند چون: استیوی واندر، کنی راجرز، بروس اسپرینگستین، تینا ترنر، بیلی جول، سیندی لوپر، دایانا راس و باب دیلن. برادران جکسون و خوانندگانی چون شیلی‌ای، جفری زیبرون و جانی کولا هم در میان گروه کر این ترانه جای گرفتند. این آهنگ ملودی ساده‌ای داشت که در گام ماژور نوشته شده بود و متنی شاعری و ساده و همه‌فهم که با هدف تولید توده کاملاً موردی درمی‌آمد. به هر تک‌خوانی یکی، دو سطر رسید که در تکرارهای متناوب و با واریاسیون‌های آوایی خاص هر خواننده، مجموعه جالب و جذابی را می‌ساخت. بیش از ۲۰ میلیون نسخه از این آهنگ به فروش رفت و اجرای صحنه‌ای و کلیپ آن با مدتها از شبکه‌های موسیقی دنیا بخش می‌شد. این ترانه سه جایزه «گرمی»، «مریکن میوزیک اوارد» و «بیلی جوینس» را به خود اختصاص داد. قطعا برای ما و شما هم که اهل «رادیو نوستالژی» هستیم ترانه‌ای بسیار خاطرانگیز است: «ما همه بخشی از خانواده بزرگ خلدندیم/ و حقیقت آن است که تنها نیاز ما عشق است/ ماییم دنیا/ ماییم کودکان»

کارتون‌خواپ

علی درخشنی

aderakhshi@yahoo.com



مونولوگ

درباره دغدغه‌ای به نام آینده خبر و روزنامه‌نگاری

مگر مداد حذف شد که روزنامه‌نگار حذف شود

هم در ذهن می‌نشینند و هم اینکه همیشه در دسترس‌اند. ممکن است در آینده‌ای نه چندان دور تکنولوژی‌های نوین ارتباطی و ابزارهای نوین تکنولوژیک، نوعی جدید از خبر و سایر مفاهیم روزنامه‌نگاری را با تحولی اساسی روبه‌رو کنند، اما آنچه مهم است، اینکه حتی در آن زمان هم روزنامه‌نگاری و روزنامه‌ها اهمیت خود را از دست نخواهند داد. این موضوع را هم نویسنده کتاب «خبر در قرن بیستم، مایکل شادسون، ترجمه بیتا عظیمی-نژادان» در خوبی برای مخاطبیش باز می‌کند: «حتماً روزنامه‌نگاران در عصر سایبرنتیکی برای خود کاری خواهند یافت، به علاوه ممکن است حضور آنها ضروری‌تر از قبل نیز باشد؛ ممکن است مردم به دلیل افزایش بی‌حد و حصر اطلاعات، بیشتر به روزنامه‌نگاران اعتماد کنند.» موضوعی که ممکن است در این مباحث مغفول واقع شده باشد این نکته است که روزنامه‌نگاران متعهد در هر عصری به مثابه خدمتگزاران حقیقت و خدمتگزاران آزادی، جای خود را خواهند داشت و مخاطب خود را و هیچ مانعی هم نخواهد توانست به عنوان منابعی تاثیرگذار بر سر راه آنها خنودمانی کرده و آنها را از سپهر اطلاع‌رسانی حذف کند زیرا همواره مخاطب میان آنکه به دنبال حقیقت می‌گردد و آنکه به دنبال تجارت می‌گردد راه درست را بر خواهد گزید. به قول مایکل شادسون: «یکی دیگر از دلایل باری که روزنامه‌نگاران (متعهد) در قرن آینده نیز شغل خواهند داشت، این است که همچنان در آن زمان روزنامه، مجله، رادیو و تلویزیون برای تولید خبر و مطلب وجود خواهد داشت، با این تفاوت که این بار روزنامه‌نگاران به جای دودین در سالن‌های بزرگ یا در خیابان‌های شهر، آنها را در کش‌های چرمی خواهیم دید که در پشت کامپیوتر یا فشار بر دکمه‌های صفحه کلید به دنبال اطلاعات هستند ولی مصرف‌کنندگان همچنان روزنامه‌های خود را از جوی در منازلشان بر خواهند داشت؛ شاید هم منظر مجله‌های کاذبی باشند تا از طریق پست مرکزی برایشان ارسال شود ...»

دکه

از بطالت تا داستان نخستین عشق در «نگاه پنجشنبه»

چهارمین شماره هفته‌نامه نگاه پنجشنبه (کتاب هفته) منتشر شد. در این شماره کتاب هفته که نخستین شماره سال جدید است، صفحات خواندنی زیادی پیش روی خوانندگان قرار دارد؛ از جمله فضایی که به مناسبت درگذشت دو استاد بنام موسیقی ایرانی- جلال ذولفنون و حسین سمندری- به حاشیه‌نویسی بر آثار و احوال ایشان اختصاص داده شده است. چند یادداشت از شهرام ناظری، حسام‌الدین سراج، عبدالحسین مختاباد و غلامحسین معتمدی



چهارمین شماره هفته‌نامه نگاه پنجشنبه (کتاب هفته) منتشر شد. در این شماره کتاب هفته که نخستین شماره سال جدید است، صفحات خواندنی زیادی پیش روی خوانندگان قرار دارد؛ از جمله فضایی که به مناسبت درگذشت دو استاد بنام موسیقی ایرانی- جلال ذولفنون و حسین سمندری- به حاشیه‌نویسی بر آثار و احوال ایشان اختصاص داده شده است. چند یادداشت از شهرام ناظری، حسام‌الدین سراج، عبدالحسین مختاباد و غلامحسین معتمدی

تولدۍ دیگر

به مناسبت زادروز تولد لنین (۱۹۲۴-۱۸۷۰)

بیا شمع‌ها رو فوت کن ولادیمیر ایلیچ

موروثی را از اربکه پایین بکشد و مملکت را به سود زحمتکش‌ان سامان دهد.
شعارش چنان سنجیده و بلندپروازانه بود که دشمنانش نمی‌توانستند بگویند یکی دیگر از ماجراجویانی است که از عهد اسپار تاگوس به قصد غارت شهرها علم طغیان برافراشته‌اند. سال ۱۹۲۰ اعلام کرد: «کمونیسم یعنی شوراها به‌اضافه برق‌رسانی به سراسر کشور». شیفته‌اش گش در برابر فناوری نوین سرآغاز تبدیل کشور عقب‌مانده دهقانی- فئودالی به ابرقدرتی صنعتی شد که توانست هم‌امرد ماشین جنگی را ش مارا کرده لنین است.»

بی‌سبب نبود دشمن بزرگش وینستون چرچیل، که کوشیده بود کشورش را وارد جنگ با جمهوری سوسیالیستی نوپای شوروی کند اما بعدها متحد آن شد، در مرگ لنین دم را مدح در آمیخت: «تنها او بود که می‌توانست دوباره کوره‌راهی بیابد. مردم روسیه در باتاقی رها شدند. بزرگ‌ترین شوربختی‌شان تولد او و دومین بدبختی بزرگشان مرگ او بود.»

با تمام ستایشی که در ایران پس از انقلاب اکبر و لغو معاهده ترک‌مانچای نثار لنین کردند، در رثای او در بهمن ۱۳۰۲ ظاهراً شعر یا مطلبی ماندنی منتشر نشد. اما تاف محمد مصدق برای مرگ جان‌شسین او، جوزف استالین، در اسفند ۱۳۳۱ شاید نمایانگر یأس ۳۰ سال پیش از آن باشد: «تا استالین فوت نکرده بود دول استعمار از او ملاحظه می‌کردند و ملت می‌توانست تا حادی اظهار حیات کند و روی همین احساسات بود که من طرف دو روز قانون ملی شدن صنعت نفت را از تصویب دو مجلس گذرانیدم و باز روی همین احساسات بود از شرکت نفت خلع ید کردم و بعد از استالین چون قلم‌مقام او شخصیتی نداشت ملاحظات دول استعمار از آن دولت از بین رفت.»

غریب‌ترین میراث لنین، که تاریخ را به دو بخش پیش و پس از خود تقسیم کرد، پیکر مومیایی‌شده اوست که همچنان در جعبه آینه مانده و بر سر به‌خاک‌سپردن یا نسپردنش اختلاف‌نظر دارند. کسانی از جهات ایدئولوژیک نگران‌اند و برخی بابت عایدات تورستی.

اگر خود لنین راضی به این بساط نبود، چه دار ندا در بدیم؛ آقای ماتریالیست، تو هم؟



و لحن عصبانی بی‌صبرانه» نمی‌شناختند شاید گمان پیش می‌آمد که این قطعه را از باب مطایبه سروده است. اما وقتی لنین را دعوت می‌کرد تشریف بیاورد این مملکت رهن کامل در اختیارش، هر چه با آن بکند از طایفه اسب‌دزدهای قاجار بدتر نیست، صادقانه می‌گفت.

ستایش ولادیمیر ایلیچ اولیانوف به بهار و عارف و دیگر ترقی‌خواهان ایران محدود نبود. در سراسر جهان او را به‌عنوان پدیدآورنده واقعی‌های همچون توفان نوح می‌ستودند. از فتح زندان باستیل در ۱۲۸ سال پیش از آنکه سرانجام به استیلای جنگ‌سالاران و اشراف انجامید، آرزوی آرمان‌خواهان بود که آدمی باسواد و اهل قلم و دوات پا پیش بگذارد، حکمرانان

زاویه دید

عکاسی، تنها هنر نیست؟



کامران عدل

یک روز هم که خواستیم یک جرعه آب خوش، و بدون درگیری نوش‌جان کنیم، این آقای «ویرت صافاریان»، آن را از ما دریغ داشت.

آقای صافاریان عزیز، مثل اینکه شما هر روز مقالات‌تان را، از نیویورک برای شرق ای‌میل می‌کنید، و نمی‌دانید که هم‌زمان در همه ام‌سورات، دارای دیپلم‌های فوق‌تخصص هستیم. شما، فقط همین اقتصاد را ملاحظه کن، همه، یا واردکننده هستند یا صادر کننده همه، اقتصاددان هستند، و هر روز، تمام کارها ده، بیست درصد گران می‌شود. در محفل، اعلام بفراמיד که سمت چپ دل‌تان درد می‌کند، همه، درباره همان سمت چپ کذا، اظهارنظر می‌کنند، و، اگر در آن جمع، دکتری باشد که به شما بگوید که باید به‌یک متخصص مراجعه کنید، همه، عرض کردم همه، به آن پزشک خواهند گفت: بابا شما دوکتورا که چیزی سرتون نمیشه، و اگر خدای نکرده، دوتا ماشین بههم بمالند، تمام ترافیک تهران مختل خواهد شد زیرا، که همه می‌خواهند نگاهی کارشناسانه، به‌صحنه‌بین‌دازند، و اظهارنظری کنند.

۱۰ روز پیش، «علی مفاخری» تصویرساز، که در پاریس کار می‌کند و «اصلان ارفع» عکاس خبری، که سال گذشته نمایشگاهی از مجموعه صبا، اکسپوز عکس و نقاشی بر گزاز لیبراسیون و لوموند و مجله‌ی باری‌ماچ درباره آن نمایشگاه بسیار نوشتند، نزد من بودند. می‌گفتم: سالیان بسیاری است که می‌گویم عکاسی، سخت‌ترین شغل دنیااست زیرا پارامترهایی که در کیفیت آن دخالت دارند بسیار

زیاد هستند. حالا ببینید، که چه بالبی سر ما نازل شده است؟ از یک طرف گرافیسته‌ها هستند، که قبل از آنکه نطفه آنها بسته شود، خداوند، آنها را عکاس می‌کند. حین بارداری، گرافیسیت می‌شوند، و در موقع تولد، آن تکه‌شان که عکاس است اول به‌دنیا می‌آید. دوم، آرتیستیکت‌ها هستند، که در موقع تشکیل نطفه، عکاس می‌شوند. و پس از اتمام تحصیلات معماری است که آرتیستک می‌شوند. تنها جماعتی که خیلی دیر خود را، یعنی در موقعی که خیلی معروف شدند عکاس می‌شوند، جماعت کارگردان و هنرپیشه‌های سینما هستند (البته دوست خودم عباس کیراستمی جزء اینها نیست). چند چشمه، از این جریان‌ات برایتان می‌نویسم. تا حرف من را باور کنید. از ساختمانی عکاسی کردم، که جایزه مجله معمار را برد

قطعه ۲۰۳

در انتظار دیکتاتور



پوریا سوری

■ صبح روزی که استیو جابز زندگی را به‌درو گذت، به هوای نجات دادن گربه دختر همسایه‌امان (میو خالوم) داخل آسانسور شدم، اما آسانسور سقوط کرد و در یک سفر پرمخاطره من را که گویا مرده بودم، به قطعه ۲۰۳ برزخ آورد. اینجا در برزخ خیمه‌های بزرگی هست که اهالی برزخ در آن زندگی می‌کنند. در قطعه ۲۰۳، استیو جابز، معمر قذافی، محمدرضا پهلوی، کیم جونگ ایل، دکتر مصدق، سرگتی پاراجانف، امی واین‌هاوس، سیمون دوبووار، پابلو نرودا، آرنستو چه‌گوارا، ریچارد نیکسون، آگوستو پینوشه، ارج میرزا، ژوزف استالین، دکتر کاف و البته حبیب غوله زندگی می‌کنند. آنچه می‌خوانید روزنوشته‌های من از زندگی در برزخ است. تا امروز ساعت هشت صبح، تقریباً دو روز بود که معمر قذافی بساطش را از اهالی خیمه جدا کرده، چند گونی برنج را روی هم چیده و بالای آن نشسته بود. در تحلیل این رفتار او همین نکته کوتاه را بگویم که از وقتی خبر همدستی جاسوسان انگلیسی با نیروهای امنیتی معمر قذافی، آنهم پس از سقوط او در خیمه پیچیده، قذافی کلاه مرفوش را کمی روی موهای وز خورده‌اش پایین کشید، نگاه مرموزانه‌ای به اهالی خیمه انداخت و گفت: درود بر سربازان من! بعد هم با گفتن اینکه حساب تک‌کشون رو می‌رسیم، بلند شد و به بالای تپه‌ای که از برنج ساخته بود، رفت و دیگر کسی را تحویل نگرفت.

خبرها همینطور دربارہ بحرانی که انگلیس را بابت همکاری با قذافی فراگرفته بیشتر و بیشتر می‌شد، اسناد منتشرشده نشان می‌داد که سرویس اطلاعاتی MI۵ انگلیس به پناهندگان لیبیایی خیانت کرده و بر خلاف قول خود مبنی بر عدم افشای اطلاعات آنها، این اطلاعات را در اختیار جاسوسان لیبی قرار داده و بعد نیست همین روزها کلک‌شان با کلکی که یکی از همان نیروهای امنیتی وفادار به سرهنگ می‌چند کنده شود. همه از انگلیس می‌گفتند و اینکه دیدید گفتیم کار، کار انگلیسی‌هاست. حتی خود انگلیسی‌ها هم از این همه رویاهم‌صفتی کف کرده بودند و برای خودشان هو می‌کشیدند.

در خیمه ام‌ا روال هر روزه برپا بود فقط قذافی دوباره توهم حکومت برداشته بود و از آن بالا همه را ریز می‌دید. داستان بالاشینی او اما مانند حکومتش ۴۲سال به طول نینجامید و پس از دو روز بالاشینی، پایین آمدنی هم داشت. گوینده اخبار؛ صبح امروز را با خبر محرمانه یک روزنامه مصری شروع کرد که در آن ادعا شده بود حسنی مبارک به کما رفته است و پنج روز است که غذا نخورده و به او سرم زده می‌شود تا جایی که پزشکان معالجتش مجبور شده‌اند به خاطر اوضاع نامطلوب جسمانی مبارک را بمنوع‌الملاقات کنند.

و این، انتشار خبر قصور شدن زرت رفیق دیرین معمر بود که او را از بالای کوه برنج به پایین کشاند و به درگاه خیمه برد. قذافی با چشم‌های زلال به دوردست‌ها خیره شده بود و وقتی دلیل نگاه طولانی و معنادارش را پرسیدیم، با لحنی ترجمه‌رتگیز گفت: رفیقما! گفتیم: رفیقت چی؟ گفت: رفیقم داره می‌آد. گفتیم: حسنی مبارک رو می‌گی؟ گفت: آره، می‌خوام وقتی میارنش، ببینه منتظرشم.

برش از اخبار

ساماندهی سازه‌های تبلیغاتی موجب شد بهسازی وضعیت بصری شهر تهران

■ مهدی عرب‌زاده‌مقدم، معاون تبلیغات و درآمد سازمان زیباسازی شهر تهران نخستین اولویت این معاونت را در سال گذشته ساماندهی تابلوهای تبلیغاتی پایتخت برشمرد و گفت: یکی از مشکلات سال‌های گذشته شهر تهران نبود یک الگو و استاندارد معین برای تبلیغات محیطی و جامه‌ای درست تابلوها بود که با رویکرد جدید سازمان زیباسازی، این مشکل به مرور در حال برطرف‌شدن است.

به گزارش روابطعمومی سازمان زیباسازی شهر تهران، معاون تبلیغات و درآمد آن سازمان با بیان این مطلب افزود: هدف سازمان زیباسازی و معاونت تبلیغات و درآمد این سازمان از تبلیغات محیطی جذب در آمد پایدار از طریق واگذاری ابزار تبلیغاتی به صورت مزایده بوده و هست اما نداشتن یک الگوی مناسب و جامه‌ای‌های نادرست تابلوها که طی دهه‌های گذشته و به مرور انجام شده بود مشکلاتی را برای ما به وجود آورد.

وی ادامه داد: در رویکرد جدید ۴۷۰۰ متر از تابلوهای عرضه پل‌ها را کم و بهسازی می‌کنیم چراکه معتقدیم تابلو باید استاندارد بوده و ظاهری مناسب و در خور کالاشهری چون تهران داشته باشد، چراکه سازه تبلیغاتی را بخشی از ملبمان شهری می‌دانیم.

عرب‌زاده‌مقدم در ادامه افزود: در رویکرد جدید، معاونت تبلیغات و درآمد سازمان زیباسازی، تمام تابلوهایی را که دید معکوس داشتند، اصلاح کرد. از سوی دیگر محل مناسب نصب تابلوهای تبلیغاتی شناسایی و موقعیت تابلوها اصلاح شد.